




کتاب شناسی:

هستی از نظر فلسفه و عرفان

پروفسور کاد علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

محمد فنپوری 

این کتاب نخستین اثر استاد سید جلال الدین آشتیانی است که برای اولین بار در سال ۱۳۳۸ شمسی در ۳۲۶ صفحه به قطع وزیری به چاپ رسید. کتابی است که صاحب‌نظران دانشگاه در تهران با مطالعه آن، استاد را در عین جوان بودن (سی و چهار - پنج ساله) به عضویت هیأت علمی پذیرفتند. آغاز کتاب به تقریب یا دستخط آیت الله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی مزین شده که بر جناب آشتیانی سمت استادی داشتند.

کتاب حاضر دارای یک پیشگفتار، یک مقدمه و بیست فصل است و مشتمل بر مهم‌ترین مباحث وجود است که بر طبق مشاعر فیلسوف ربانی صدر الحکما - اعلی الله دره - نوشته شده است. انگیزه و نظر استاد از تألیف این کتاب - چنانکه مؤلف در پیشگفتار اشاره کرده - بیان اصالت و وحدت حقیقت وجود و اثبات مبدأ جود و فیض به طریقه متألهین از حکما و محققین از عرفا می‌باشد.

استاد آشتیانی در این کتاب در مسائل پیچیده اعتقادی به کلمات رسیده از طریق وحی، اشاره و در مطالبی که مورد خدشه و حمله اشخاص بی اطلاع از رموز فلسفه واقع شده، به اقوال بزرگان از فقها و اصولیون استشهاد نموده است. و سعی داشته مبانی ذوقی عرفانی را برهانی کرده و از مطالب عرفانی مربوط به مباحث این کتاب آنچه را که با براهین موافق دیده نقل کند.

از آن جهت که مباحث وجود از مباحث مهم فلسفه اولی و حکمت متعالیه، بلکه پایه و اساس فلسفه خصوصاً مبانی اعتقادی مربوط به مبدأ و معاد است لذا استاد به طور اختصار و ایجاز تعریف و موضوع و مسائل و مبادی فلسفه کلی و علم اعلی را بیان کرده سپس به ذکر اقوال مهم در وجود پرداخته است.

اکنون برای آشنایی اجمالی، نگاهی گذرا به فصل‌های کتاب می‌اندازیم:

فصل اول: اقوال در وجود: جماعتی از اشاعره به اشتراک لفظی در وجود قائلند. و جماعتی

از محققین اهل حکمت تبعاً لصدر الحکماء و عده‌ای قبل از صدر المتألهین که به فهلویون معروف هستند فرموده‌اند: وجود، حقیقت واحد و دارای مراتب متعدده متکثره مقوله به تشکیک است. جماعت دیگری معروف به مشاء به اصالت وجود و اعتباریت ماهیات قائلند.

فصل دوم: تعریف وجود: نویسنده در این فصل، ابتدا به نظر ابن سینا درباره تعریف وجود

اشاره کرده سپس به توضیح کلام شیخ پرداخته است. با وجود این، استاد قائل است به اینکه وجود، قابل تعریف نیست؛ چون حقیقت وجود به حسب علم ارتسامی و حصولی، در غایت

خفاء و کمون است و آنچه را که ما از وجود ادراک می‌کنیم، وجود مفهومی و انتزاعی است که عنوان برای وجودات خاصه است، و این مفهوم عام بدیهی چون ذاتاً بسیط و از سنخ ماهیات نمی‌باشد، قابل تعریف نیست. نویسنده در ادامه به تعاریف دیگر از بزرگان درباره وجود اشاره کرده است.

فصل سوم: وجود ذهنی: تصور هر شیئی عبارت از حصول مفهوم آن شیء در ذهن و نفس بر طبق خارج است. و وجود ذهنی آن است که آثار نداشته باشد چرا که ترتب آثار خارجی بر وجود ذهنی، مستلزم انقلاب است و آنچه را که ما ادراک می‌کنیم، مفهوم انتزاعی وجود است که از اعراض عامه و معقولات ثانویه می‌باشد، نه حقیقت وجود.

فصل چهارم: بساطت حقیقت وجود: نویسنده محترم در این فصل به بیان بساطت حقیقت وجود و علت آن از دیدگاه برخی بزرگان مثل ملا صدرا و آقا علی مدرس پرداخته و در نهایت معتقد است به اینکه حقایق وجودیه بما هی بساطتند و ماده و صورت ندارند، علت غایی و فاعلی آنها حق تعالی است. وجودات امکانیه بما هی وجودات، نه جنس دارند و نه فصل و نه ماده دارند و نه صورت.

فصل پنجم: شمول وجود: وجه اعرفیت وجود از سایر مفاهیم، همان اوسعیت آن مفهوم است به نحوی که شامل اعدام و ملکات گردیده و موجب تمایز در اعدام می‌شود، لذا عرفاً از وجود منبسط که تجلی ارفع حق تعالی می‌باشد، تعبیر به وجود مطلق و عام نموده‌اند.

فصل ششم: تمییز در وجودات: تمایز بین دو شیء یا به تمام ذاتی است مثل تمایز بین اجناس عالیه و بین اجناس مقولات ما به الاشتراک ذاتی وجود ندارد. و یا تمییز به اجزاء ذات است مثل تمییز بین انواع مختلف که اختلاف آنها به واسطه فصل است و یا به منظمات خارجی است مثل تمییز بین افراد نوع واحد.

اشراقیون یک قسم دیگر از تمییز قائلند که عبارت است از بودن ما به الاشتراک، عین ما به الامتیاز و ما به الاتفاق، عین ما به الافتراق.

فصل هفتم: اصالت وجود: نویسنده این مسأله را از مسائل مهم فلسفه می‌داند و قائل است به اینکه روی مبنای اصالت وجود، مشکلات زیادی از فلسفه حل می‌شود و بنابر اصالت ماهیت و اعتباریت وجود، محذوراتی پیش می‌آید و قائل به اصالت ماهیت در جمیع مسائل مهم فلسفه، دچار حیرت و شک و تردید و عناد می‌شود.

استاد در این فصل به بیان آراء و دلایل فلاسفه در اثبات اصالت وجود پرداخته که ما به یک دلیل از هشت دلیل از آنها اشاره می‌کنیم:

اگر وجود، محقق نباشد، ماهیتی از ماهیات تحقق و ثبوت خارجی پیدا نمی‌نماید؛ یعنی ما اگر نفس ذات ماهیات را مجرد از وجود لحاظ کنیم، معدومند. اگر وجود، امری خارجی نباشد، ثبوت وجود برای ماهیت محال است و ممکن نیست موجود را بر ماهیت حمل کنیم، به جهت آنکه ثبوت هر مفهومی برای موضوعی، فرع ثبوت مثبت له و وجود موضوع است.

فصل هشتم: ملاک تشخیص در وجودات: نویسنده در این فصل به نظر بزرگان درباره ملاک تشخیص در وجودات اشاره کرده است.

وجود - فاعل معطی - مشاهده حضوریه - ارتباط شیء به وجود حقیقی، از جمله ملاک‌هایی است که برای تشخیص در وجودات عنوان شده است.

استاد در این فصل بیشتر به بررسی نظریات بزرگان درباره اصالت یا اعتباریت وجود پرداخته سپس با استناد به ادله و ظهور کلام خود بزرگان، اصالت وجود را اثبات کرده است.

فصل نهم: وجود، مشترک معنوی و مفهوم عام بدیهی است: وجود از مفاهیم بدیهیه و معانی عامه واضحه است. صورت و معنای وجود در ذهن بدون واسطه مرتسم می‌شود، به خلاف مفاهیم مرکب از جنس و فصل که ارتسام آنها در ذهن، ارتسام اولی نیست و به سبب وجود، ظهور پیدا می‌نماید؛ چون حقایق وجودی، مرکب از جنس و فصل نیستند و ترکیب سایر شؤونات ترکیب، از خواص ماهیات است؛ مفهوم وجود، صادق بر همه اشیاء است.

باید جمیع مفاهیم نظری و ضروری در تصورات به مفهوم وجود و جمیع قضایای نظری منتهی به قضیه ضروریه القیضان لا یجتمعان شود؛ از اینجا خیر بصیر متوجه می‌شود به اشتراک معنوی وجود و اینکه مفهوم بدیهی وجود از عوارض عامه و معقولات ثانوی است و اگر وجود، مشترک لفظی باشد، این مطلب تمام نمی‌شود.

فصل دهم: قول فهلویون: وجود، حقیقت واحد و دارای مراتب مختلف است و مراتب وجودی از عقل اول تا هیولای اولی، متصل به یکدیگر بوده و فرق بین افراد وجود به شدت وضعف و غنی و فقر و سایر انحای تشکیکی است. و این حقیقت یک مرتبه‌ای دارد که آن مرتبه عبارت از حقیقت وجود بشرط لا از جمیع تعینات ماهوی است که وجود صرف است، آن مرتبه تام، حق اول است و سایر موجودات، معالیل حق تعالی هستند.

خلاصه در نظر فهلویون، اصل الحقیقه، واحد است. در مرتبه ذات، تعینی ندارد و اول تعین او، تعین وجوبی و سایر تعینات ممکناتند.

فصل یازدهم: حقیقت وجود حق تعالی: بین بزرگان از عرفا اختلاف است که آیا وجود حق تعالی و هویت واجب، وجود لا بشرط است که عبارت از وجود مطلق عاری از قید اطلاق باشد و یا

اینکه حقیقت واجبیه، وجود مأخوذ به شرط لا است که از او به مرتبه احدیت و غیب اول و تعیین اول تعبیر نموده‌اند.

استاد آشتیانی قول صواب را همان می‌داند که کمترین از عرفا فرموده‌اند: حقیقت وجود واحد به وحدت شخصیه است، وجود حقیقی به این معنا، حق تعالی می‌باشد و بس، بقیه موجودات، نسب و ظهور و شؤونات و تجلی آن یک اصلند.

فصل دوازدهم: مظاهر متجلی از حق: چون فیاضیت، مقتضای ذات خداست، اعیان ثابته در مرتبه اسماء و صفات و تعیین ثانی به مناسبت استعداد ذاتی خود قبول یک نحو از وجود و یک طور از مظهریت را می‌نمایند که این استعداد در سایر اعیان ثابته تحقق ندارد و این استعدادات در حضرت علم غیر مجعولند بلا مجعولیت ذات مقدس حق.

هر موجودی از موجودات، مظهر اسمی از اسمای حقند و در بین موجودات، انسان به اعتبار اعتدال مزاج، مظهر تام و تمام حق تعالی می‌باشد و در بین افراد انسانی، ظهور و بروز این مظهریت در انبیاء (ع) بیشتر و تمام‌تر است؛ در بین انبیاء، حقیقت محمدیه - صلوات الله علیه - اکمل و اتم و شریعت او که حاوی معارف الهیه که اخبار از ذات و صفات و اسمای الهیه باشد، از سایر شرایع تمام‌تر است.

لذا وارد شده است: «اول ما خلق الله نوری»، «اول ما خلق الله روحی» یا «اول ما خلق الله العقل» در قوس صعود حقیقت محمدیه، همان تعیین اول و مقام احدیت در مقام خلق و قوس نزول، همان عقل اول است که در روایات ذکر شده است. جمیع انبیاء و رسل از مظاهر وجود انسان کامل ختمی محمدی می‌باشند.

فصل سیزدهم: مراتب وجودی: برای وجود، سه مرتبه است: اول وجود محض که همان مرتبه ذات حقیقت وجود باشد. دوم وجود اطلاق و وجود منبسط و حق مخلوق به و فیض مقدس است که به عقیده عرفا، صادر از حق اول همین وجود است. سوم مرتبه وجودات مقیده است که از آن تعبیر به اثر فرموده‌اند.

فصل چهاردهم: اشکالات اشراقیون: اگر وجود، امری خارجی باشد، باید صفت برای ماهیت باشد؛ ماهیت، موصوف است و وجود، صفت؛ وجود موصوف باید قبل از وجود صفت محقق باشد؛ لازم این قول تقدم شیء بر نفس یا تسلسل است.

جواب: نسبت وجود به ماهیت، نسبت عرض به موضوع خود نیست که به حسب وجود خارجی مقدم بر صفت باشد، بلکه وجود، نفس تحقق ماهیت است، نه امری زاید بر ماهیت و به طور تفصیل بین عوارض تحلیلیه و عوارض خارجییه فرق گذاشتیم.

فصل پانزدهم: اصالت وجود و اعتباریت ماهیت از طریق جعل: محل اختلاف است که آیا مجعول، وجودات خاصه هستند و ماهیات به تبع وجودات مجعولند، یا آنکه مجعول نفس، ماهیات است و وجود، امر اعتباری است. و ما با براهین متعدد، اصالت وجود را اثبات کردیم و گفتیم که ماهیات، امور اعتباری هستند و ماهیت به حسب ذات، با قطع نظر از وجود، غیر از ذاتیات خود چیزی را واجد نمی‌باشد، مثل ماهیت انسان که مرکب از حیوان و ناطق است.

فصل شانزدهم: اثبات مبدأ وجود به طریقه حکمای الهیین: صدر المتألهین در مشاعر فرموده که واقع در عین و موجود خارجی، حقیقت نفس وجودات است نه ماهیات؛ وجود، حقیقت بسیط می‌باشد که نه جنس و نه فصل و نه نوع و نه تشخیص زائد بر ذات دارد، بلکه تشخیص وجود به نفس ذات بسیطه خود می‌باشد. و تفاوت بالذات بین افراد و هویات وجودیه، به شدت و ضعف است.

فصل هفدهم: اثبات آنکه واجب الوجود به حسب شدت وجود، تناهی ندارد: شیء یا از ماده و صورت خارجی است، یا مرکب از اجزای عقلی است و یا شیء به حسب وجود خارجی از بسائط است و یا آنکه شیء بوجه من الوجوه ترکیب ندارد و از سنخ ماهیت نیست، بلکه وجودی صرف است.

چون مرکب از جنس و فصل نیست، حد ندارد و تمام جهاتی که از ناحیه حد می‌آید در او منفی است و هر وجودی که دارای صرافت من جمیع الجهات باشد، از جمیع حدود ماهوی منزّه و مبرّی است.

فصل هجدهم: حق تعالی مبدأ و غایت برای جمیع اشیاء است: به حکم «العالی لا یرید السافل و لا یتکمل به» غایت از خلقت اشیاء، همان ذات حق تعالی است، و به موجب «من احب شیئاً احب آثاره» موجودات محبوب و معشوق و مراد حقند به تبع عشق و حب و اراده در مقام ذات. «انه تعالی اعظم عاشق و اعظم معشوق» و حب حق به اعتبار آن است که موجودات، رشح و ظهور و رقیقه آن حقیقت تامه قیومیه می‌باشند «یحیّهم و یحبّونه، لانه لا یحب الا نفسه».

اشیاء همان طوری که در وجود، معلول حقند، در استکمالات و حرکات نیز متوجه آن مبدأ اعلی هستند و این توجه، جبلی هر موجودی است، همان قوه جاذبه‌ای است از مبدأ وجود که فضای عالم وجود را به مقتضای آیه کریمه «وان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم» به خروش «لا اله الا هو» پر کرده و این همان عشق فطری و حب ذاتی به مبدأ اعلی است که هستی موجودات را حفظ نموده است.

بنابراین همان طوری که ذات مقدس حق، مبدأ المبادی است، غایت الغایات است.

فصل نوزدهم: وجود، عین ماهیت حق است و حق تعالی وجودی زائد بر ماهیت ندارد؛ شیخ الرئیس در شفا بدین مضمون فرموده که واجب الوجود بالذات باید واجب الوجود از جمیع جهات و حیثیات بوده باشد و الا مرتبه‌ای برای او فرض شد که در آن مرتبه موجود نیست. دیگر اینکه اگر اتصاف حق به وجود در مرتبه ذات او نبود و در مرتبه متأخره از ذات بود، چنین وجودی ذاتی برای ذات نیست، بلکه عرضی است و هر عرضی، معلل به غیر است.

فصل بیستم: صفات حق تعالی: صفات کمالیه در حق تعالی به نحو صرافت و عدم محدودیت موجود است و همه صفات کمالیه را به نحو اعلی و اتم واجد است و نقص در او بوجه من الوجوه راه ندارد، این معنا جز با اصالت وجود و اعتباریت ماهیت تمام نخواهد شد. چون هر قوی به نحو اعلی و اتم، واجد وجودات ظلیه می‌باشد، پس جمیع موجودات به نحو اعلی و اتم مشهود حق هستند در موطن ذات.

و عرفا حقیقت مقدس حق را در مرتبه ذات، عاری از جمیع قیود و حدود و نقایص می‌دانند. حق در موطن احدیت و واحدیت جمیع مراتب وجودیه را شهود می‌نماید.

